



سر ناسزایان برافراشتن  
 وز ایشان امید بهی داشتن  
 سر رشته ی خویش گم کردن است  
 به جیب اندرون مار پروردن است  
 فردوسی

کاوه  
 kaweh

**Kaweh**

Postfach 750179 · 81331 München · DEUTSCHLAND

# تابستان - خزان ۱۳۸۴

در این شماره:

- |     |  |  |
|-----|--|--|
| ۲   | دکتر صدرالدین الهی   | بزرگا! مردا! که اویی   |
| ۵   | دکتر محمد علی نجفی   | قدرت / سرنوشت شمس و دیوان او (۲)   |
| ۱۵  | مهندس جلال الدین آشتیانی   | پدید آوردن (ابداع) خداوند  |
| ۳۲  | دکتر منوچهر تهرانی   | یهودی ستیزی  |
| ۴۰  | دکتر کاظم ودیعی  | رهبران شما در میان شما هستند   |
| ۴۳  | پروفسور دکتر نصرت الله واحدي   | در باره ي علل عقب افتادگی فرهنگی   |
| ۴۸  | دکتر ابراهیم محجوبی  | سنگپایه های راستین زندگی   |
| ۵۲  | دکتر محمود کویر  | بنیاد های عرفان ایرانی   |
| ۶۷  | مهندس ایرج هاشم زاده   | قتل کسروی، قتل فرهنگ بود   |
| ۷۳  | احمد افرادی  | مشروطه ایرانی نظریه ی ولایت فقیه   |
| ۸۲  | فریدون معزّی مقدم  | غلام   |
| ۹۷  | پرویز قاضی سعید  | در جستجوی روزگاران سپری شده  |
| ۱۰۱ | مهندس احمد احقري   | پروفسور لطفی زاده در برلن  |
| ۱۰۳ | فریدون تنکابنی   | سرچشمه های طنز هدایت   |
| ۱۱۴ | حسن رجب نژاد   | گپی و گلایه ای   |
| ۱۱۷ | سعید شاهرخ   | شیرین جان! تو نه ماهه به دنیا آمدی                                       |
| ۱۲۵ | ابوالفضل اردوخانی  | نامه ای از دوست دیوانه ام  |
| ۱۳۰ | کاووس پیروزی پهلوان  | تابلوی آزادی   |
| ۱۳۲ | رضا مقصدي  | بیست شعر کوتاه   |
| ۱۳۹ | دکتر محمود خوشنام  | پروای «ژاله»   |
| ۱۴۹ | پیرایه یغمایی  | یادی از فریدون فرخزاد  |
| ۱۵۴ | پرولتاریا مهین میلانی  | ما هم برای خود بیگانه بودیم و ...  |
| ۱۵۶ | محمد علی سپانلو  | مرگ و زندگی هنرمندان   |
| ۱۵۷ | هوشنگ اسدی   | درسوگ کشته ی خویش  |
| ۱۵۹ | یادنامه شاهرخ مسکوب / احمد شیرازی / نادره افشاری / منوچهر پیروز / م. سحر | یادنامه شاهرخ مسکوب / احمد شیرازی / نادره افشاری / منوچهر پیروز / م. سحر |
| ۱۷۶ | داریوش همایون  | ایران دز میان اروپا و امریکا   |

و آثار و اشعاری از:

عطا مهاجرانی / فریدون باغ شمالی (سیهر) / خلیل الله رؤفی / مهین عمید / ناصر وکیلی / مهندس بهرام معصومی / هادی خرسندی / توخولسکی / رفیعی / ناصر امینی / آرین مشایخ / سام نریمان / فرناز قاضی زاده / لعبت والا / مهر انگیز رسا پور / سلیمان لایق / دکتر مسعود عطایی / هایده صنعتی / دکتر شاپور منوچهر / اسماعیل روزبه (فرید) / فرصت رحمانی / حیدر پهلوان / فریدا صبا / مایا دهنش / عباس علوی / منوچهر کهن / الکساندر تمرز / عظیم شهبال نوابی / مسعود سپند / هرمز اسدی (قزاقستان) / دکتر یعقوبخوش لسان / رضا سهیل

## بخش آلمانی:

- |     |  |                           |
|-----|--|---------------------------|
| ۲۳۱ | گزارش مهندس داریوش بازرگانی                                      | پروفسور لطفی زاده در برلن |
| ۲۲۸ | (منطق مبهمات) پروفسور لطفی زاده / پروفسور دکتر مهندس ناصر کنعانی |                           |
| ۲۱۶ | حقوق بشر در افغانستان، گزارشی از: دکتر متین بره کی               |                           |
| ۲۱۳ | دکتر داریوش نودهی  | دیدگاهها                  |

روی جلد و طرح رویه ۱۸۱ از: استاد هنرمند ما پیام





محمود خوشنام

## « پروا » ی « ژاله »

ژاله اصفهانی، شاعره ایرانی مقیم لندن، در دیسک تازه ای با عنوان « پروا»، شماری دیگر از سروده های خود را، همراه با موسیقی، باز خوانی کرده است. پانزده فقره شعری که برای بازخوانی برگزیده شده، غالباً همان هائی است که مهر آرمانگرایی های ویژه ی ژاله را برپیشانی دارند.

پیش از این گفته ایم که « ژاله » نماینده ی نسلی است که به قول خودش با « اسب های رم کرده » و « با رویاهای رنگین » به میدان پیکار درآمده بود. می خواست با ناهنجاری های سیاسی، اجتماعی بستیزد و برای این کار نیاز به برانگیختن عاطفی توده های مردم داشت. برانگیختن آرماتی، البته زبان و بیان ویژه خود را می طلبید، چیزی که در شعر همه شاعران آرمانگرای سال های بیست تا چهل حضور داشت:

زبانی همه فهم، ولی تند و سرکش، ولی یک تفاوت اساسی میان زبان ژاله با زبان هم اندیشان او وجود دارد که جاذبه اصلی شعر او را می سازد و مهم تر از آن، شعر او را از در افتادن به ورطه « شعار » باز می دارد و آن چاشنی عاطفه ی زنانه ای است که تندی ها و سرکشی ها را در خود می پوشاند. گمان می کنیم ژاله نخستین شاعره ای باشد که شعرش را در خدمت آرمان های چپ نهاده است. زنان، در روزگار جوانی او بیشتر « عاشقانه » می سرودند و یا ذهنیت های « اخلاقی » خود را باز می تاباندند. ژاله هم چنان تا امروز پای بند آرمان های انسانی خود باقی مانده، ولی بر این باور است که « تعهد در معنای واقعی، یعنی اندیشه و عمل در راه تعالی و رهائی انسان، همه جایی و همه زمانی است. چپ و راست و دیروز و امروز ندارد. زمانه به هر گونه ای که بچرخد، شعر های متعهدانه، در معنای واقعی را، به جان می طلبد!

\*\*\*

نخستین شعری که در دیسک « پروا » آمده معروف ترین شعر ژاله نیز هست. پاسخی است به آنها که در غربت، در مهاجران به چشم تحقیر می نگرند. شاید هیچ کس چون او که بیش از پنجاه سال زهر زندگی در غربت را چشیده، سنگینی این نگاه تحقیر را تجربه نکرده باشد. ژاله در پاسخ کسی که از او می پرسد اهل کجاست؟ می گوید: « من کولی ام، من دوره گردم / پرورده ی اندوه و دردم / ولی تنها او نیست که چنین است. هر کجای نقشه ی دنیا که انگشت بگذاری با در بدران سرزمین او آشنا می شوی. پرسش، ولی، ذهن او را نیز به کند و کاو و می دارد که واقعا از کجا می آید: « از سرزمین فقر و ثروت، از دامن پرسیزه البرز، از ساحل زاینده رود از کاخ های باستان تخت جمشید ». پس چرا دامن سبزه و ساحل را رها کرده و به غربت کوچ کرده است؟ - از سرزمین شعر و عشق و آفتابم / از کشور پیکار و امید و عذابم / از سنگر قربانیان انقلابم! »

\*\*\*

پرحس و حال ترین شعر بازخوانی شده، « اگر هزار قلم داشتم » نام دارد. شعری که گاه خود را به مرز شعار می رساند و از « غلام » و « برده دار » و « خلقهای گرفتار ظلم » یاد می کند، ولی چاشنی پرملاط همان عاطفه زنانه ای که از آن گفتیم، نمی گذارد از مرز رد شود! شعر، « لاهوتی » و شاید از آن بیشتر، « فرخی بزدی » را به یاد می آورد. البته تقلیدی در میان نیست. شعر به آن « نوع » کار تعلق دارد و بند هائی از آن به راستی برانگیزاننده است. شعری است در ستایش « آزادی » که معلوم نیست کجا و کی، می توان به آن دست یافت:

- « اگر هزار قلم داشتم؟ هزار خامه که هر یک هزار معجزه داشت؟  
هزار مرتبه، هر روز می نوشتم من / حماسه ای و سرودی به نام آزادی»

شاعر دلش می خواهد که « فرشته عصیان و خشم » می بود و هزاران سال پیش « سکوت و صبر غلامان » را از آنان می ربود. برای « حلقه به گوشان » سرود آزادی می خواند. « کنیزکان دل آرای » و « غلامان دلیر » را بر می انگیزد که ، « به پا کنند هزاران قیام آزادی »! یا در زمان نزدیک تر به ما، به « خلقهای گرفتار ظلم » می گفت که اگر به « ریشه های اسارت » تیشه بزنند، گرفته اند چنین « انتقام آزادی »!

درخواست شاعر از آیندگان این است که با « شعله » ، بر مزارش بنویسند، « که سوخت در طلب، این تشنه کام آزادی / چه عاشقانه به دیدار آفتاب شتافت / که بشکند سحر سرخ قام آزادی / ... هزار سال دگر گر ز خاک برخیزم / به عصر خویش فرستم ، سلام آزادی »!

شعر با امیدی به هزار سال دیگر پایان می گیرد. اگر هزار سال پیش - و امروز دستمان به دامان آزادی نرسیده است. شاید هزار سال دگر نسل های بعدی - که در تخیل شاعر « از ستاره ای به ستاره دیگر به میهمانی هم می روند ».

- « ز موج های به جامانده، بشنوند آنها / ز قرن پرشرر ما پیام آزادی » !

\*\*\*

شعر « جنگل و رود »، مناظره ای است میان این دو. هر یک حسرت زندگی دیگری را دارد و از مزایای زندگی خود غافل مانده است. « جان پر شور و بی تاب » رود و جاری بودن جاودانه اش مایه حسرت جنگل است که خود را « اسیری زمین گیر » می پندارد که درسکوت و سکون ابدی پیر می شود. رود، ولی حدیث دیگری دارد: « زین همه کوچی و رهسپاری / من چه دارم به جز بی قراری / و که یک لحظه جانم نیاسود! » / سرنوشت تو همه ساله از نو دمیدن / سرگذشت من، از خود رمیدن « و بعد حسرتی دل آزار: کاشکی من به جای تو بودم / خلوتی داشتم از زلال زمرّد / در، چراغان شبهای مهتاب / بودم آئینه دار بهاران / سایه ساران میعاد یاران » ...

در پایان شعر، کسی که « در سایه ها » پرسه می زند از خود می پرسد: من کدامم؟ رود؟ جنگل؟ یا هر دو باهم؟! «

« گیاه وحشی کوه » ، شعر ساده و صمیمی دیگری از مجموعه صوتی « پروا » است که به دل می نشیند. قصه گیاهی خودرو است که مثل « لاله گلدان » به « بزم خوشی ها » راه ندارد، زاده ی کوه است و دلش به سختی سنگ خو گرفته است.

- « ز زیرسنگی » یک روز سر زدم بیرون / به زیر سنگی یک روز می شوم مدفون / سرشت سنگی من آشیان اندوه است ... مرا به خانه میر زانگاه من کوه است! «

شاعر خود را همان « گیاه وحشی کوه » می داند، که دلش، جدا ز یار و دیار، بی بهره مانده و در انتظار بهار نشسته است.

ژاله در شعر « اسطوره ها »، آرش کمانگیر را به یاری می گیرد تا از « نامردی » های روزگار بنالد! آرش، لقب کمانگیر و « کمان بی تیر » را از قلّه دماوند به پائین پرتاب می کند تا « تیغ زبان را بر کشد » و خشم خود را بیان کند: « مگر در ایران / مردی / اهل نبرد / جز من نیست؟ / آخر این شیب و شکست های شرم آورتان از چیست؟ حرف آخر شعر این است که: کوه ها از این گونه مردان بیدارترند و « اسطوره ها » از آنان استوارتر. کاش می شد، رهائی آزادی را نیز در اسطوره ها به دست آورد!

- ژاله یکی دو فقره از شعرهای « هایکووار » خود را نیز در « پروا » بازخوانده است، از جمله « آغازه » را: « آغازه / آرزو / آوازه / پایان راه / چاه / قهقهه ... یا ... آه! »

موسیقی همراه بازخوانی های ژاله اصفهانی را در دیسک دوم نیز، چون دیسک نخستین، « مسعود نیماد » فراهم آورده است. موسیقی برخاسته از کیبورد های برقی، ریتم های کیبوردی با روحیه بسیاری از شعرها ناسازگاری نشان می دهد، از آن گذشته همه تکه های موسیقی کمابیش یکسان است. حال آنکه شعرها یکسان نیستند، با این همه شعر و صدای صمیمی ژاله آن چنان تاثیر گذار است که از این چیزها آسیب نمی بیند.

## سخن گستر ارجمند ژاله ی مهربان!

بهار فرا می رسد. ما خود را به پذیرایی نوروز آماده می کنیم. هر سالی درین آوان، خرد آدمی و خلاقیت طبیعت رابه ستایش و نیایش می گیریم. و خوشبختیم که امسال این رسم را با پیشکش درود و سلام بر شما سخن پرداز انقلابی ایران زمین می آغازیم. توام با این برگزاری، بر روان آن جان نثاران درود می فرستیم که زندگی عزیز خود را در راه رهایی و آزادی مردم قربان کرده اند و با اعتقاد بر پیروزی فرارسنده، با ساغر تهی از خرابیات تاریخ برخاستند.

شما یکی از آن پیکار جویان جسور استید که درسنگر انقلاب سوختند و خاکستر شدند و بردگی را نپذیرفتند. فراتر ازین شما سخن گسترید، شما زن زنجیر شکنید. شما سمبول انسان نو و بالاخره شما مادرید. به دلیل این همه برتری ها و حق محبتی که بر شاعران افغان دارید، نظم گونه ای به قدردانی از هنر و شخصیت والای شما، درارتباط با تهنیت نوروز پیشکش کردم که اگر پسند خاطر افتد، احساس سرفرازی خواهیم کرد:

سر سروران	سخن آفرین
زبانشان بفرمان جان و دلست	زبانشان بفرمان جان و دلست
زمین بی سخنور تن بی روان	زمین بی سخنور تن بی روان
سخن موج رود است و ملت چو رود	سخن موج رود است و ملت چو رود
سخن پروران مهر روشنگرند	سخن پروران مهر روشنگرند
اگر دل به دریای تن گوهر است	اگر دل به دریای تن گوهر است
درارکان آن آتش افروختند	درارکان آن آتش افروختند
از آترو سخن آب آتش و راست	از آترو سخن آب آتش و راست
درین آب و آتش درمیخته	درین آب و آتش درمیخته
تو نوشنده ی جام این آتشی	تو نوشنده ی جام این آتشی
نشان ژاله، شعرت رگ زندگی	نشان ژاله، شعرت رگ زندگی
سخن گوی روشنگر آفتاب	سخن گوی روشنگر آفتاب
زما برتو ای روح ایران زمین	زما برتو ای روح ایران زمین
ز پکت و بدخشان و مرز هری	ز پکت و بدخشان و مرز هری
ز کانون و مهد سخن پروران	ز کانون و مهد سخن پروران
ز تخت سمنگان و مرز مزار	ز تخت سمنگان و مرز مزار
ز کلهای پامیر کیهان نشین	ز کلهای پامیر کیهان نشین
ز ژرفای این کشور باستان	ز ژرفای این کشور باستان
هزاران درود و زه و آفرین	هزاران درود و زه و آفرین
زه از فراسوی آزادگان	زه از فراسوی آزادگان
درودی ز غزنین و میوند و غور	درودی ز غزنین و میوند و غور
مبارک بود روز نوروزتان	مبارک بود روز نوروزتان
کهن جشن آیین و کیش بهی	کهن جشن آیین و کیش بهی
به جا مانده ی رسم بلخ گزین	به جا مانده ی رسم بلخ گزین
ملال از زبان و دلت دور باد	ملال از زبان و دلت دور باد
هوایت خوش و روزگارت بلند	هوایت خوش و روزگارت بلند
گلستان شعرت بهاران بود	گلستان شعرت بهاران بود
بهارت چو گلهای بلخ آتشین	بهارت چو گلهای بلخ آتشین
دلت از بلای غم آزاد باد	دلت از بلای غم آزاد باد
بلند آفتابست و چرخ برین	بلند آفتابست و چرخ برین
دل شان ز نورست و ظاهر گل است	دل شان ز نورست و ظاهر گل است
تن بی روان گنج بی پاسبان	تن بی روان گنج بی پاسبان
وطن بی سخن شاه بی تیغ و خود	وطن بی سخن شاه بی تیغ و خود
صدای زمانند و پیغمبرند	صدای زمانند و پیغمبرند
سخن موج دریا و غوغاگر است	سخن موج دریا و غوغاگر است
دل و جان ما را در آن سوختند	دل و جان ما را در آن سوختند
به تن موج دریا، به جان آذر است	به تن موج دریا، به جان آذر است
می زندگی کز خدا ریخته	می زندگی کز خدا ریخته
کمان گیر ایران، دغ آرشی	کمان گیر ایران، دغ آرشی
فروغ هنر، روح فرزاندگی	فروغ هنر، روح فرزاندگی
زبان پرور غرش انقلاب	زبان پرور غرش انقلاب
خدای سخن، ژاله ی دل نشین	خدای سخن، ژاله ی دل نشین
ز پشتو زبانان و خلق دری	ز پشتو زبانان و خلق دری
ز بلخ کهن تا دل بامیان	ز بلخ کهن تا دل بامیان
ز گردیز و لغمان و خاک تخار	ز گردیز و لغمان و خاک تخار
که خرسید ساید به پایش جبین	که خرسید ساید به پایش جبین
ز کابل ستان تا به زابل ستان	ز کابل ستان تا به زابل ستان
درودی چو توفان، زه آتشین	درودی چو توفان، زه آتشین
ز رزمنده مردان و شیران زنان	ز رزمنده مردان و شیران زنان
سراغاز سرنامه ی سلم و تور	سراغاز سرنامه ی سلم و تور
همه روزتان باد نوروزتان	همه روزتان باد نوروزتان
نمایانگر داد و فر و مهی	نمایانگر داد و فر و مهی
کهن جشن جمشید داد آفرین	کهن جشن جمشید داد آفرین
بهشت دلت شاد و معمور باد	بهشت دلت شاد و معمور باد
تنت از حوادث نبیند گزند	تنت از حوادث نبیند گزند
ز بار سخن لاله باران بود	ز بار سخن لاله باران بود
روانت جوان و سخن آفرین	روانت جوان و سخن آفرین
روان و تن و خاطرت شاد باد	روان و تن و خاطرت شاد باد

مخلص سلیمان لایق هم قلم و همسنگر شما شاعر افغانی